

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هيم

بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن د هيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

تیمورشاه تیموری
المان – 28 نومبر 2012

دوری از وطن

سالها شد از وطن عزیز از کابل زیبا زادگاه محبوب خویش دور هستم، اما چگونه دور؟ اینکه در خواب بجز وطن و ایام خوشی را که در آن گذشتانده ام چیزی دیگر نمیبینم، همین دوری ست؟ و همینکه در بیداری بجز سرکها، کوچه ها و پس کوچه های کابل منظره دیگر در مقابلم قرار نمیگیرد، همین دوری ست؟ و همینکه در عالم خیال بجز وطندارانم با کسی حرف نمیزنم، همین دوری ست؟

اینها هیچ کدام شان را نمیتوان دوری شمرد و من یقیناً به دو قسمت تقسیم شده ام. قسمت عمده که روح و فکر و ذکر من است، در کابل و قسمت جسمی و فیزیکی که کالبد بیجان من است در خارج از وطن جا دارد. این موضوع را بدین شکل تنها نه من گفته و میگویم، بلکه تمام هموطنان دور از وطن موضوع را بهمین شکل بیان میکنند. یعنی ارواح ما در وطن و آبدان ما در غربت قرار دارد.

فلهذا بدون از اضافه گوئی و مبالغه در وطن جای و قرار داریم و مثل وطنداران در داخل در خیر و شر وطن شریک هستیم. در خوشیها خوش و در ناآرامیها، ناآرام هستیم. و هیچ گاه خود را بی بهره و بی حصه از رویدادهای وطن نمیدانیم.

ده روز اول ماه محرم روزهای عزاداری و سوگواری ست، بمناسبت شهادت امام حسین نواده حضرت پیغمبر و یاران باوفای او. هرگاه بتاریخ نظر بیندازیم، اختلافات حضرت عثمان و حضرت علی منجر به قضیه تاریخی «حکم» شد و معاویه در امارت و صدارت اسلام جا

گرفت که خلافت به سلطنت تبدیل یافت و "دموکراسی" صدر اسلام از بین رفت و دیکتاتوری و استبداد الی دوره اخیر عباسیها و حتی تا امروز دوام یافت. یزید پسر معاویه از امام حسین خواهان بیعت شد و امتناع آن حضرت سبب شهادت خود و یارانش در دشت نینوا گردید که تاریخ بشریت نظیر چنین واقعه و حادثه المناک را بیاد ندارد. بمناسبت همین ده روز سوگواری، شهر کابل و تمام شهرهای دیگر وطن عزیز سیاه پوشید و به عزا نشست. عزاداری در مساجد و تکایا برگزار شد و صحنه های آن در تلویزیونها دیده شد.

من در فکر و ذهن خود آنچه را تجربه کرده ام، اینست که در زمان طفولیت حافظه ام قوی بود شاید دیگران نیز چنین باشند اما من آنچه را از زمان سه سالگی به بعد بیاد می آورم تماماً به نزد من روشن و بدون تاریکی و ابهام است. ده محرم را از زمانی که طفل بودم بیاد می آورم. ما با تمام فامیل سنی مذهب بودیم و در کوچه علیزضاخان در نفس شهر کابل سکونت داشتیم. در شروع ماه محرم مادرم یک حلقه نقره ئی را که بشکل طوق بود، در گردنم می انداخت و یک پارچه ابریشمی را به رنگ سبز به آن علاوه میکرد. این طوق از شروع یک سالگیم بود و در هر سال دیگر یک سکه نقره ئی کُنده دار به آن علاوه میشد، که این سکه ها شمار سالهای عمرم را نشان میداد. مثلاً در سه سالگی سه سکه نقره ئی وجود داشت و همه ساله تا به دوازده سالگی یک یک سکه زیاد شده میرفت.

در دروزه های دوم، سوم و یا هفتم محرم من باید با طوق و تکه سبز در گردن به بازار میرفتم و از هفت دکان چیزی گدائی میکردم و در یک کچکول نقره ئی که آنهم در گردنم آویزان بود، می انداختم.

در مقابل دکانداران می ایستادم و میگفتم «یا امام یا حسین، نذر امام شا حسین» و دکانداران بعضاً یک پرچه گُر و یا قند و یا یک سکه و غیره بدستم میدادند و من در کچکول می انداختم. وقتی برمینگشتم مادرم سبزی با چلو پخته بود و سبزی چلو را در بشقابهای کوچک سفالین آماده میکرد و صراحیهای کوچک سفالین که خاص همین روز بود، از شربت با تخم ریحان پر میبود، همگان خرد و بزرگ می نشستیم و میخوردیم که این را «کاسه کُتری» میگفتند. کاسه کُتری برای 12 سال دوام یافت و در سال دوازدهم همان مراسم با ابعاد گسترده تر و ضمائم بیشتر برگزار شد و بنام «کُنده پُر کردن» و یا «کُنده پُر شدن» ختم گردید. در روزهای محرم یکی یا دو مرتبه به همراه والده، ما اطفال نیز به تکیه خانه میرفتیم، واعظان از حادثات کربلا بیاناتی میدادند و بعداً به وعظ و نصیحت میپرداختند، دختران و پسران جوان منقبت میخواندند. شله زعفران دار که بنام "شوله زرد" یاد میشد، در همه خانه ها پخته میشد و خانه به خانه میگشت.

این کارها را خود فامیلها بنام رسوم مذهبی و عنعنوی بجا می آوردند. در ده روز محرم همه جگرها خون و چشمها پر نم میبود و حتی از خنده و بشاشیت خودداری میشد. کلمات شیعه و سنی در بین نبود و همه خود را عزادار شهادت امام حسین و اهل و بیتش میدانستند. و هر دو فرقه شیعه و سنی مثل جسم واحد عمل میکردند؛ چرا؟ برای اینکه هرکدام به میل خود بودند و مداخله کسی دیگر در کار نبود. اما امروز درین شهر بی دروازه و درین دیگ بدون سرپوش، صدها دست دخیل است و صدها پلان تفرقه اندازی در جریان. ما بطور واضح می بینیم که با نفاق و شقاق و تجزیه طلبی درزهای وسیع و عمیق در بین اقشار جامعه ما انداخته میشود و صاحبان غرض استفاده مطلوب مینمایند.

در پوهنتون کابل که مرکز فهم و دانش باید شمرده شود و یقیناً شمرده میشود، زد و خورد و قتل و قتال به وقوع میپیوندد. در داخل پوهنتون عده ای راهنمایی شده، میخواهند در صنوف درسی مراسم عزاداری برپا نمایند. تعداد دیگری که نسبتاً طرفدار درس و تحصیل هستند، به این عمل آنها اعتراض مینمایند. در زد و خوردی که بدین مناسبت بین این جوانان دانشجوی صورت میگیرد، یکی دو نفر کشته و تعداد دیگر زخمی میشوند بر علاوه طبعاً بین آنها کینه و عداوت عمیق تولید میشود، که برای چندین سال مابعد دوام خواهد کرد.

اکنون اگر عمق قضیه را به بررسی بگیریم، چرا آن تعداد میخواهند بدخل پوهنتون مراسم را برگزار نمایند؟ در حالی که چار طرف پوهنتون را تکیه خانه ها احاطه کرده است و در کارته 4، دهبوری، تپه سلام و غیره چندین تکیه خانه وجود دارد؟؟؟ آیا آن جوانها نمیتوانستند به آن تکیه خانه ها بروند؟

اما نمیروند برای چه؟ برای اینکه فهمانده شده اند و پلانی که طرح شده بهمین نوع است تا حساسیت یک تعداد تحریک گردد و دو گروه را به مقابل هم قرار دهند و سرآغاز جنگ شیعه و سنی را در داخل این مملکت از هم پاشیده طرح ریزی کنند. انگلیس در گذشته ها این کار را کرده است و اکنون نوکران انگلیس و امریکا و دیگران نیز این کار را میکنند و ما که یا فروخته شده ایم و یا در خواب خرگوش هستیم از جریانات دور و پیش خود خبر نداریم. خاصتاً تأسف بیشتر درین است که این توطئه و دسیسه بدست جوانان مرکز علمی وطن که چشم هر کدام به آن دوخته شده، عملی میشود؛ جای بس اندوه و تأسف است!!!